

خانه دوست کجاست؟

دل که تنگ است کجا باید رفت؟
به درو دشت و دمن؟
یا به باغ و گل و گلزار و چمن؟
یا به یک خلوت و تنهایی امن
دل که تنگ است کجا باید رفت؟

پیرفرزانه مرا بانگ برآورد
که این حرف نکوست.
دل که تنگ است برو خانه دوست...
شانه اش جایگه گریه تو
سخنش راه گشا
بوسه اش مرهم زخم دل توست
عشق او چاره دلتنگی توست...
دل که تنگ است برو خانه دوست...
خانه اش خانه توست...
باز گفتم:
خانه دوست کجاست؟
گفت پیدایش کن
برو آنجا که پراز مهر و صفاست

گفتمش در پاسخ:
دوستانی دارم
بهتر از برگ درخت
که دعایم گویند و دعاشان گویم،
یادشان در دل من،
قلبشان منزل من...!
صافی آب مرا یاد توان دلخت، رفیق!
تو دلت سبز،
لبت سرخ،
چراغش روشن!
چرخ روزیت همیشه چرخان!
نفست داغ،
تنت گرم،
دعایت با من!
روزهایت پی هم خوش باشد.

فریدون مشیری

